**( کز ) سؤال از ثالوث**

 مقصود از ثالوث و اقانيم ثلاثه چه چيز است ؟

**جواب**

حقيقت الوهيّت که منزّه و مقدّس از ادراک کائنات است و ابداً بتصوّر اهل عقول و ادراک نيايد و مبرّا از جميع تصوّرات ، آن حقيقت ربّانيّه تقسيم قبول ننمايد زيرا تقسيم و تعدّد از خصائص خلق است که ممکن الوجود است نه از عوارض طارئه بر واجب الوجود . حقيقت الهيّه مقدّس از توحيد است تا چه رسد بتعدّد . و آن حقيقت ربوبيّت را تنزّل در مقامات و مراتب عين نقص و منافی کمال و ممتنع و محال همواره در علوّ تقديس و تنزيه بوده و هست و آنچه ذکر ميشود از ظهور و اشراق الهی مقصد تجلّی الهی است نه تنزّل در مراتب وجود . حقّ کمال محض است و خلق نقصان صرف حقّ را تنزّل در مراتب وجود اعظم نقائص است ولی ظهور و طلوع و شروقش مانند تجلّی آفتابست در آئينه لطيف صافی شفّاف . جميع کائنات آيات باهرات حقّ هستند مانند کائنات ارضيّه که شعاع آفتاب بر کلّ تابيده ولی بر دشت و کوهسار و اشجار و اثمار همين پرتوی افتاده که نمودار گشته و پرورش يافته و بنتيجه وجود خويش رسيده . امّا انسان کامل بمنزله مرآت صافيه است آفتاب حقيقت بجميع صفات و کمالات در آن ظاهر و آشکار گرديده . لهذا حقيقت مسيحيّه يک آئينه صاف شفّافی بوده که در نهايت لطافت و پاکی بود لهذا شمس حقيقت ذات الوهيّت در آن آئينه تجلّی فرمود و نورانيّت و حرارتش در آن نمودار گشت امّا شمس از علوّ تقديس و سماء تنزيه تنزّل ننمود و در آئينه منزل و مأوی نکرد بلکه بر علوّ و سموّ باقی و برقرار است ولی در آئينه بجمال و کمال جلوه نمود و آشکار گشت . حال اگر گوئيم که آفتاب در دو آئينه يکی مسيح و ديگری روح القدس مشاهده نموديم يعنی سه آفتاب مشاهده کرديم يکی در آسمان و دو ديگر در زمين صادقيم و اگر بگوئيم يک آفتابست فردانيّت محض است شريک و مثيلی ندارد باز هم صادقيم . خلاصه کلام اينست که حقيقت مسيحيّه مرآت صافيه بود و شمس حقيقت يعنی ذات احديّت بکمالات و صفات نامتناهيه در آن آئينه ظاهر و باهر نه اينکه آفتاب که ذات ربّانيست تجزّی و تعدّد يافته بلکه آفتاب آفتاب واحد است ولی در مرآت ظاهر اينست که مسيح ميفرمايد اَلابُ فِی الاِبن يعنی آن آفتاب در اين آئينه ظاهر و آشکار است . روح القدس نفس فيض الهی است که در حقيقت مسيح ظاهر و آشکار گرديد بُنُوّت مقام قلب مسيح است و روح القدس مقام روح مسيح . پس ثابت و محقّق گرديد که ذات الوهيّت وحدت محض است و شبيه و مثيل و نظير ندارد و مقصود از اقانيم ثلاثه اينست و الّا اساس دين اللّه بر مسأله غير معقوله است که ابداً عقول تصوّر آن نتواند و آنچه را عقول تصوّر نتواند چگونه مکلّف باعتقاد آن گردد در عقل نگنجد تا صورتی از صور معقوله شود بلکه وهم محض باشد . حال از اين بيان واضح که مقصود از اقانيم ثلاثه چه چيز است و وحدانيّت الهيّه نيز ثابت گرديد .